

عدالت و پیشرفت در دولت دینی^۱

دریافت: ۸۸/۹/۱۲ تأیید: ۸۸/۱۰/۷ محمدتقی مصباح یزدی *

چکیده

عدالت و رابطه آن با پیشرفت در نوع خود، از اصلی‌ترین، پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائلی است که در فلسفه سیاست، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق مطرح بوده و هست. مقاله حاضر در بررسی موضوع عدالت و پیشرفت در دولت دینی، ابتدا به بررسی سه مفهوم کلیدی عدالت، پیشرفت و دولت دینی می‌پردازد. از این رو، نخست کاربرد مفهوم عدالت در مورد افعال تکوینی و تشریحی خداوند، مفهوم عدالت به مثابه مقیاس ارزش‌شناختی و تعریف عدالت به اعطاء کل ذی حق حقه، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و سپس ارتباط مفهوم اجتماعی عدالت با دولت دینی - با توجه به برداشتی که در اسلام از دولت وجود دارد - و کارویژه‌هایی که از آن مورد نظر می‌باشد، موشکافی شده است. بر این اساس، اگر عدالت بر مبنای حق تعریف شود، تمام وظایف دولت اسلامی در عدالت خلاصه می‌شود و پیشرفت، یکی از مصادیق عدالت خواهد شد؛ زیرا دولت اسلامی موظف است در رسیدن بیشتر انسانها به بهترین کمالات، سعی و تلاش کند. عدالت، زمانی محقق می‌شود که دولت در این رسالت موفق‌ترین وضعیت را داشته باشد.

واژگان کلیدی

عدالت، پیشرفت، دولت دینی، دولت سکولار، فلسفه سیاسی، اسلام، حق

* آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، استاد دروس عالی فلسفه در حوزه علمیه قم.

مفهوم عدالت

از جمله واضح‌ترین مفاهیم، مفهوم عدالت است؛ به‌گونه‌ای که برخی گفته‌اند: این مفهوم اصلاً احتیاج به تعریف ندارد و بلکه امکان تعریف برای آن وجود ندارد؛ زیرا مفهومی واضح‌تر از مفهوم عدالت در این تراز نمی‌توان پیدا کرد. اما این مفهوم با همه وضوحش در نهایت پیچیدگی است.

مفهوم لغوی عدالت و معادلاتش در زبانهای گوناگون از زبان یونانی سابق تا زبانهای اروپایی امروز، همچنین کاربردهای اصطلاحی در علوم مختلف و تطبیق این کاربردها با یکدیگر و ارتباط آن با دیگر مفاهیم، همگی احتیاج به تحقیق دارد؛ هر چند در تحقیقاتی که در این باره صورت گرفته، سعی شده است تا به این موضوع توجه شود. در خصوص مفهوم لغوی عدالت به چند معنا می‌توان اشاره کرد. گویی که همه معانی، حتی معانی متضادش را می‌توان به یک ماده برگرداند، با این حال از بحث لغوی و ریشه‌یابی این مفهوم صرف نظر کرده و به معانی اصطلاحی آن می‌پردازیم. به نظر می‌رسد معانی اصطلاحی عدالت به مشترک لفظی شباهت دارند؛ یعنی معانی کاملاً متفاوتی هستند که به‌زحمت می‌شود یک جهت مشترک بین آنها پیدا کرد که آن جهت مشترک در واقع رابطه معانی اصطلاحی را با معنای لغوی مفهوم عدالت، روشن می‌کند. در ادامه، این مسأله را بررسی خواهیم کرد.

عدالت الهی در نظام خلقت

در فرهنگ اسلامی، عدالت در چند بعد به خدا نسبت داده می‌شود؛ یکی در بعد تکوین که می‌گوییم: خدای متعال در آفرینش عالم، عدالت را رعایت کرده است. در این صورت، عدالت، نه به معنای مساوات است، نه به معنای «اعطاء کل ذی حق حقه» و نه به معنای توازن؛ بلکه مفهومی خاص است که تفسیرش به مسأله حکمت و نظام احسن برمی‌گردد؛ یعنی خداوند متعال، عالم را طوری آفریده است که اجزایش آنچنان با هم مربوط باشند که در کل، بهترین نظام را به‌وجود آورد؛ اگر چه نتوانیم بگوییم که تمام اجزا مساوی هستند؛ زیرا واضح است که همه مخلوقات با یکدیگر مساوی نیستند. اصلاً اگر مساوی بودند، خلقت این عالم، معنا پیدا نمی‌کرد. در واقع زیبایی‌های این عالم و کمالاتش به تفاوت‌هایش است؛ مثلاً اگر تمام انسانها مرد بودند یا همه زن بودند و یا اگر همه زیبا بودند یا همه

زشت، چه اتفاقی در این عالم می‌افتاد؟! چه رسد به اختلافاتی که بین انسان و انواع حیوانات وجود دارد. پس عدالت به معنای تساوی داشتن و یکسان بودن نیست. همچنین، معنای عدالت خداوند در آفرینش این نیست که حق هر موجودی به او داده شده است؛ زیرا مفهوم حق در اینجا معنا و مفهوم ندارد؛ چرا که قبل از خلقت، هیچ حقی برای مخلوقات متصور نیست «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا» (انسان (۷۶): ۱). از این رو، بهتر است که بگوییم خداوند در آفرینش عالم، هر چیزی را در نظام احسن خود جای داده است؛ به گونه‌ای که جای هر کدام نیز نسبت به مخلوق دیگر و مجموعاً نسبت به کل، سنجیده می‌شود که آن هم، اثر آفرینش خود خداست. از این رو، تقریباً عدالت در مفهوم تکوینی‌اش با حکمت مساوی می‌شود؛ یعنی خداوند، عادل و حکیم است.

عدالت الهی در تشریح

عدالت یک معنای دیگر نیز دارد که در عرف شایع است. این مفهوم از عدالت، بیشتر مربوط به امور تشریحی است. به این معنا که خداوند در امور تشریحی عادل است. این مفهوم، خود دارای ابعادی است.

الف - تکلیف در حد طاقت انسانها

خداوند متعال برای هیچ موجودی بیش از حد توانش تکلیفی را تعیین نکرده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره (۲): ۲۸۶). از این رو، این وضع تکلیف به معنای عدالت در تشریح است؛ چرا که تکلیف «بما لایطاق» خارج از دایره عدالت است. در واقع، بین تشریح و وضع قانون با ظرفیت افراد یک تناسب برقرار است و این همان معنای عدالت است که گفته شده است «وضع کل شیء فی موضعه».

ب - تبعیض آمیز نبودن تکالیف

بُعد دیگر عدالت تشریحی این است که افزون بر اینکه تکالیف الهی، خارج از توان افراد نیستند، تبعیض آمیز هم نیستند؛ یعنی ملاک تکلیف برای تمام انسانها یکسان است. ملاک تکلیف در هر کس که باشد، آن تکلیف به او متوجه می‌شود و استثنایی وجود ندارد. در واقع اگر به جز این باشد با عدالت تشریحی خداوند، منافات خواهد داشت.

ج - عدالت در پاداش و جزا

از دیگر مظاهر عدل الهی، تعیین ثواب و عقاب و اعطای ثواب یا کیفری که متناسب با عمل است، می‌باشد که عمدتاً در قیامت ظاهر می‌شود، هر چند بعضی از نمونه‌هایش هم در این عالم محقق می‌شود.

تفاوت مفهومی عدالت در کاربردهای مختلف

همان‌گونه که گفته شد، عدالت خداوند، مفهومی است که از فعل تکوینی الهی تا وضع تشریحی و اعطای ثواب و عقاب، همه را در بر می‌گیرد. اما باید توجه داشت که در هر یک از تکوین و تشریح، باید مفهومی متفاوت را در نظر گرفت؛ زیرا تنها با یک تعریف نمی‌توان گفت خداوند هم در تکوین و هم در تشریح عادل است. عدالت دو مفهوم دارد. از سویی همه اینها ناظر به عدالتی است که درباره خدا صدق می‌کند. هرچند این سؤال مطرح می‌شود که مفاهیم ارزشی را درباره خداوند به چه معنا می‌توان به کار برد؟ چه ملاکی برای تعیین حسن و قبح در افعال خدای متعال وجود دارد؟ ارزش، درباره افعال الهی چگونه تعیین می‌شود؟

تمام این ابهامات به مسأله ریشه‌داری در فلسفه ارزشها و فلسفه اخلاق برمی‌گردد و آن، این است که اصلاً خوبی یعنی چه و از کجا پیدا می‌شود؟ آیا خوبی و بدی فقط بین اشخاص مکلف معنا دارد یا نسبت به خالق هم معنا دارد؟ فرض بر این است که عدالت در اینجا به عنوان یک صفت خوب برای خداوند اثبات شده است؛ اما در خصوص چرایی این امر، باید در فلسفه ارزشها بحث را پیگیری کرد که اساساً مفهوم فعل ارزشی را به چه معنا می‌توان به خداوند نسبت داد.

عدالت به مثابه مقیاس ارزش‌شناختی

در فلسفه یونان باستان - از افلاطون - مفهوم دیگری برای عدالت در نظر گرفته شده است که از کلمات سقراط هم همین معنا استفاده می‌شود، ولی معمولاً به افلاطون و بعد به ارسطو نسبت داده می‌شود. عدالت به این معنا به عنوان اصل ارزشها است و طبق تعریف ارسطو به اعتدال برمی‌گردد. عدالت در اینجا یک معنای جدید پیدا می‌کند که غیر از «اعطاء کل ذی حق حقه» و غیر از تساوی است و آن اعتدال بین افراط و تفریط است. لذا در جایی که این مفهوم به کار برده می‌شود، باید دو طرف افراط و تفریط را فرض کرد

و وقتی نه این بود و نه آن و کاملاً در حد وسط بین افراط و تفریط بود، عدالت محقق می‌شود.

فلاسفه پیشین معتقد بودند که اصل عدالت ریشه همه فضایل است. آنها عدالت را مساوی با فضیلت می‌دانستند و معتقد بودند که وحدت عدالت با سایر فضایل، یا وحدت مفهومی و به حمل اولی می‌باشد و یا به حمل شایع. در اینجا صحبت از اینکه کسی نسبت به کسی دیگر، حقی داشته باشد و یا حقی ادا شود یا نشود مطرح نیست؛ بلکه فرض بر این است که یک امر دو طرف افراط و تفریط دارد که اگر از طرف افراط و طرف تفریط آن پرهیز شود و حد وسط آن گرفته شود، به عدالت منتهی می‌گردد. این، مفهوم خاصی است که یا آن را فلاسفه جعل کرده‌اند و یا اینکه لغت یونانی با این معنا مناسب بوده است. آنچه که ما در اینجا به جای عدالت به کار می‌بریم، اعتدال است. البته هر دو از یک ریشه هستند؛ اما در عرف ما دارای یک مفهوم نیستند.

عدالت به معنای دادن حق

اکثر فیلسوفان سیاست، اخلاق و حقوق هنگامی که از عدالت سخن می‌گویند، آن را به «اعطاء کل ذی حق حقه» تعریف می‌کنند. طبق این تعریف، عدالت آن است که به هر کس، حقتش را بدهند؛ از آن کم نگذارند و به او اجحاف نکنند. لازمه چنین عدالتی، عدم تبعیض است؛ هر چند، تساوی برقرار نشود. بنابراین، عدالت در این معنا، رابطه‌ای است که میان دو طرف برقرار می‌گردد و فرض بر این است که قبلاً حقی ثابت شده است و عدالت بر اساس آن، تعریف و تعیین می‌شود.

نقد و بررسی

این تعریف برای عدالت در واقع یک توتولوژی^۲ (این همانی) است؛ زیرا حق، یعنی همان چیزی که باید به ذی‌حق داده شود. عدالت هم یعنی: «اعطاء کل ذی حق حقه»؛ آنچه را که حق کسی است به او بدهند. از این رو، این سخن که مفهوم عدالت، مفهومی بدیهی است، به این معنا درست است. اما این مفهوم از عدالت در مقام عمل، هیچ کارایی‌ای ندارد؛ چرا که معلوم نمی‌شود حق هر کس چیست تا با اعطای آن به وی عنوان عدالت بر آن صدق کند؛ زیرا حقوق افراد بر اساس مبانی مختلف، متفاوت است. در یک مفهوم وسیع، ابتدا باید حق را برای خدا اثبات کرد؛ چرا که طبق فرمایش امیرالمؤمنین و امام

زین العابدین علیه السلام در اصل، همه حقوق به حق الله بر می‌گردند و بعد از آن، حقوق مخلوقات از حق خداوند منشعب می‌شود. این بیان، یک اصل بسیار کارساز، محکم و متقن در فلسفه ارزشهای اسلامی است که به نظر در سایر مکاتب فلسفی، این‌گونه تبیین نشده است. بنابراین، اصل در مورد هر حق، این است که حق خداست و تا خدا به کسی حقی را اعطا نکند، هیچ‌کس صاحب حق نمی‌شود.

به هر حال وقتی گفته می‌شود عدالت این است که حق هر کس داده شود، این حق باید از قبل مفروض باشد. وقتی این فرض ثابت شد، باید آن حق ادا گردد. اما چگونه این حق ثابت می‌شود؟ اگر بگوییم حق را باید بر اساس عدالت ثابت کرد، چیزی دستگیر ما نمی‌شود؛ چون دور پیش می‌آید؛ یعنی گفته می‌شود عدالت این است که حق به صاحب حق داده شود و حق، چیزی است که تابع عدالت باشد. در این حالت «توقف الشيء علی نفسه» پیش می‌آید. از این رو، هیچ نتیجه منطقی‌ای از آن گرفته نمی‌شود. ممکن است گفته شود: بسیاری از حقوق با بدهت عقل یا قریب به بدهت ثابت می‌شوند؛ زیرا مفهوم غصب حق و ظلم را همه می‌فهمند؛ مثلاً همه می‌دانند - به بدهت عقل - که پایمال کردن حق یتیم و ندادن دستمزد کارگر، ظلم است، اما منشأ این حق یا معیار عادلانه بودن آن با این بدهت عقلی به دست نمی‌آید؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، با ارائه تعاریف کلی نیز چیزی به جز دور حاصل نمی‌شود.

ارتباط مفهوم اجتماعی عدالت با دولت دینی

مفهوم عدالتی که به دولت مربوط می‌شود، عدالت اجتماعی است. لذا در اینجا، تعریف ارسطو از عدالت که از عدم افراط و تفریط بحث می‌کند، کارایی نخواهد داشت؛ مگر اینکه برای تعیین حقوق اجتماعی، یکی از معیارهایی را که در نظر می‌گیریم، مسئله افراط و تفریط و تعیین حد وسط باشد تا ببینیم چه چیزی حق است. با این حال این تعریف، تعریف عدالت محسوب نمی‌شود. واضح‌ترین مفهومی که معمولاً فلاسفه اخلاق، حقوق و سیاست، روی آن تکیه کرده‌اند، تعریف «اعطاء کل ذی حق حقه» است. آنها نیز پذیرفته‌اند که ماهیت حقوق را باید از جایی غیر از مفهوم عدالت به دست آورد و از کلمه عدالت و مفهوم آن نمی‌توان حقوق را استخراج نمود.

قبل از بررسی رابطه عدالت با دولت دینی، جا دارد که اول، تعریفی از دولت دینی ارائه شود. از این رو، در تعریف دولت دینی اجمالاً می‌گوییم: «دولت دینی، نهادی اجتماعی است

که بر اساس ارزشهای دینی بر سر کار آمده است و وظیفه دارد که ارزشهای دینی را در اجتماع پیاده نماید، یا اهداف جامعه را در چهارچوب ارزشهای دینی، تحقق بخشد. بنابراین، سخن بر سر رابطه دولت مشروعی است که می‌خواهد احکام اسلامی را با عدالت در جامعه پیاده کند. چنانچه همین مفهوم «دور»ی از عدالت را در نظر بگیریم و بگوییم: وظیفه دولت دینی این است که حق مردم را به آنها بدهد، باز به دست نمی‌آید که حق مردم چیست که باید به آنها داده شود. اما راه دیگر آن است که ابتدا فلسفه وجودی دولت، مشخص گردد تا آن‌گاه روشن شود که چه حقوقی را به چه کسانی باید بدهد.

فلسفه وجودی دولت

آنچه که از فلسفه وجودی دولت به معنای اعم آن به دست می‌آید، این است که دولت باید در چند مسأله، عهده‌دار امور شود. آن مسائل عبارتند از:

۱- دولت باید مقرراتی را که مطابق مصالح جامعه است، وضع کند که همان کار قوه مقننه است.

۲- دولت باید امکاناتی را که در جامعه وجود دارد - اعم از امکانات طبیعی یا کسی - به گونه‌ای بین مردم توزیع کند که هر کس به اندازه استعداد و توانش بتواند از آنها بهره‌مند شود (منظور از توزیع هم این است که راه استفاده‌اش را برای مردم باز بگذارد). در واقع نباید تبعیضی در استفاده از امکانات وجود داشته باشد تا اینکه همه افراد بتوانند به‌طور یکسان از امکانات استفاده کنند. مسئولیتی که بر عهده دولت است، تأمین امکان بهره‌برداری از امکانات برای همه، به‌طور یکسان و بدون تبعیض می‌باشد.

۳- دولت باید نیازهای مادی جامعه را به‌ویژه وقتی که از دست افراد، کاری بر نمی‌آید، تأمین نماید. یکی از ضرورت‌های وجود دولت، انجام کارهایی است که از عهده یک فرد یا گروهی خاص بر نمی‌آید؛ به‌عنوان نمونه در هر جامعه‌ای، افراد معلولی هستند که خودشان نمی‌توانند زندگی خویش را تأمین کنند یا کودکان بی‌سرپرستی هستند که احتیاج به سرپرست دارند و یا بیمارانی هستند که در درمان خود با مشکلات جدی مواجه می‌باشند و نیاز جدی به تجهیزات بیمارستانی دارند که باید از سوی دولت تأمین شود. همچنین در مسائل دفاعی و نظامی که یک نفر، دو نفر یا یک گروه نمی‌توانند عهده‌دار امور شوند و تشکیلاتی لازم است تا آن را مدیریت کرده، هزینه‌اش را تأمین کند

و افراد، امکانات و تجهیزات آن را فراهم نماید تا امنیت برای کشور حاصل شود. همچنین در مورد تأمین امنیت داخلی نیز وضع به همین گونه است. تمامی موارد پیش گفته از وظایف دولت محسوب می‌گردد.

۴- بر اساس بینش اسلامی، دولت وظیفه دارد - بلکه هدف اصلی دولت اسلامی همین است - که زمینه رشد معنوی انسانها را فراهم نماید و سعی کند که استعدادهای معنوی افراد، هر چه بیشتر و بهتر به فعلیت برسد. دولت باید کاری کند که بیشترین افراد مردم به بهترین کمالات معنوی برسند. اساساً انسان برای همین آفریده شده است تا به اختیار خویش به کمال لایق خود نایل آید؛ همان کمالی که در فرهنگ اسلامی با تعبیر «قرب به خدا» از آن یاد می‌شود. از این رو، وجود دولت برای به کمال رساندن انسانها ضرورت پیدا می‌کند و بقیه وظایف دولت، مقدمه‌ای برای تحقق این هدف می‌باشند. هر چند در تفکر غیر اسلامی به‌ویژه سکولاریسم و فلسفه‌های سیاسی موجود، این موضوع مغفول واقع شده است. فارابی این موضوع را به‌وضوح مطرح کرد که دولت باید زمینه کمال و سعادت انسانها را فراهم کند؛ زیرا معتقد بود که کمالات انسان، بدون معنویت و سعادت حقیقی وی و بدون رسیدن به فضایل اخلاقی، حاصل نمی‌شود. پس وظیفه دولت است که در جهت تکامل معنوی و فضایل اخلاقی (قرب الی الله) انسانها تلاش کند. از این رو، اگر دولت به هر یک از این وظایف عمل کند، عمل وی مصداق «وضع کل شیء فی موضعه» است و هر کدام از این حقوقی را که مردم بر دولت دارند، ادا کند، مصداق «اعطاء کل ذی حق حقه» خواهد بود.

عدالت را می‌توان به این معنا، جامع همه فضایی دانست که در حوزه سیاست مطرح می‌شود و همه وظایف دولت را در بر می‌گیرد. البته به شرط آنکه عدالت را با تعریف ارسطویی آن در نظر نگیریم یا آن را در عدالت اقتصادی خلاصه نکنیم، یا به رفع تبعیض فرو نگاهییم؛ بلکه وظیفه دولت در اجرای عدالت و قسط را به معنایی که در قرآن و روایات استعمال می‌شود به کار ببریم تا کل وظایف دولت اسلامی در عدالت خلاصه شود و بر اساس آن، حقوق، امنیت، رفاه، کمال و سعادت مردم جامعه تأمین گردد.

رابطه پیشرفت و عدالت

بین پیشرفت و عدالت در موضوع وظایف دولت و دولت اسلامی چه رابطه‌ای برقرار است؟ اگر عدالت را به همین معنای عام در نظر بگیریم و به این مسأله توجه داشته باشیم

که تأمین نیازمندیهای بشر و سعی در تحقق کمالات انسان، امری ذو مراتب و از وظایف دولت اسلامی است، سعی در رسیدن «بیشترین» انسانها به «بهترین» کمالات، خود دچار ابهام خواهد بود؛ زیرا مشخص نیست «بیشترین انسانها» شامل چه بخشی از مردم می‌شود؛ چرا که شرایط مختلف است. ممکن است «بیشترین» در یک جامعه هفتاد میلیونی، هفت میلیون نفر باشد و یا ممکن است آن بیشتری که واقعاً به آن کمال نهایی می‌رسند، به هفت هزار نفر نرسد؛ ولی معنایش این نیست که وظیفه دولت، نسبت به دیگران ساقط شده است. از این رو، خود پیشرفت، چه در امور مادی و چه در امور معنوی، در همین مقوله واقع می‌شود؛ زیرا پیشرفت یا با معیارهای کمی سنجیده می‌شود و یا پیشرفت و توسعه را به یک معنای عام اجتماعی در نظر می‌گیرند که فراتر از کمیت‌های اقتصادی، اجتماعی و مانند آنها است که در این صورت شامل پیشرفت‌های فرهنگی، اخلاقی، معنوی و روحی هم می‌شود. بنابراین، اگر کشوری آمار داد که امسال، اقتصادش هفت درصد رشد کرده است، اما در عمل، این هفت درصد رشد و ارزشهای افزوده و منافع که از آن حاصل شده، در اختیار پنج درصد از مردم قرار گرفته است، آیا این پیشرفت محسوب می‌شود؟ در پاسخ گفته می‌شود که طبق تعاریف گوناگون از پیشرفت، نتیجه فرق می‌کند؛ زیرا اگر در پیشرفت واقعی، همه افراد جامعه یا بیشترین آنها، مشمول کمالات مادی و معنوی توسعه شوند، حق آنان است و دولت باید برای این کار تلاش کند. اگر دولت نیز این کار را کرد، حق مردم را داده است و این همان عدالت است؛ زیرا سعی در پیشرفت جامعه و رساندن جامعه به کمالات مادی و معنوی، خود یکی از مصادیق عدالت می‌شود و تضادی با مفهوم عدالت ندارد. گاهی تصور می‌شود که عدالت با پیشرفت، تضاد پیدا می‌کند؛ مثلاً اگر دولت، برنامه‌ای را در جامعه اجرا کند که پیشرفت علمی، فناوری یا صنعتی را در پی داشته باشد، اما بهره‌های اقتصادی رشدی پیدا نکند یا احیاناً رشد منفی داشته باشند و فقط کمیت فردی لحاظ شود تضاد واقع می‌شود؛ زیرا بین پیشرفت و عدالت تفاوت حاصل شده است. در حالی که در عدالت باید دو مسأله، لحاظ شود؛ یکی سهم «بیشترین» افراد جامعه و دیگری حصول «بهترین» کمالات مطلوب. اگر این «بیشترین» با «بهترین» تضاد پیدا کرد، کدام یک از اینها اولی هستند؟ آیا در اینجا باید سعی شود تا اکثریت افراد به نیازهای ضروری زندگی‌شان برسند و از فقر نجات پیدا کنند، یا اینکه اقلیتی از مردم به بالاترین درجه ممکن از رفاه برسند؟

تضاد دیگری نیز بین این دو دسته متصور است و آن اینکه اگر پیشرفت اقتصادی، مانع از پیشرفت معنوی شود؛ یعنی اگر دولت بخواهد امکاناتش را صرف رشد معنوی، رشد اخلاقی و جلوگیری از فسادهای اخلاقی مردم بکند، ممکن است درآمدهای اقتصادی اش کاهش پیدا کند؛ اگر دولت بخواهد درآمدهای خود را صرف رشد آموزش و پرورش و اخلاق مردم بکند تا مردم دیندارتر بشوند، عفت بیشتری داشته باشند و با خدا بهتر آشنا بشوند، از درآمدهایش کاسته خواهد شد. در اینجا اگر پیشرفت را به همین معنای پیشرفت اقتصادی شایعش در نظر بگیریم، تعارضها مصداق پیدا می‌کند و ما باید به این تعارضات پاسخ دهیم و در نهایت از میان پیشرفت و عدالت، یکی را انتخاب کنیم. اما اگر پیشرفت را به مفهوم اسلامی آن در نظر بگیریم و آن را شامل پیشرفت‌های معنوی نیز بدانیم، پیشرفت در جهت عدالت قرار می‌گیرد؛ زیرا اعطای حقوق مردم، هم عدالت را محقق می‌سازد و هم پیشرفت را؛ چرا که یکی از حقوق مردم، حق برخورداری از معنویات و دین است. بنابراین، تضادی بین آنها در سطح کلان، وجود نخواهد داشت؛ یعنی امکان دارد که هم پیشرفت در حد مطلوب صورت پذیرد و هم عدالت در سطح عالی حاصل شود. در این صورت، پیشرفت در جهت عدالت قرار می‌گیرد و یکی از مصادیق عدالت می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. متن حاضر سخنرانی آیه‌الله مصباح یزدی است که در گفتمان «عدالت و پیشرفت در دولت دینی» در سال ۱۳۸۸ در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام ایراد شده است.
۲. Tautology;
کتاب فشرده آکسفورد «توتولوژی» را این‌گونه معنا می‌کند: «تکرار یک چیز، دو بار با کلمه‌های متفاوت». در صنایع بدیعی، توتولوژی یا «همان‌گویی» را می‌شود معادلی برای صنعت «حشو قبیح» در نظر گرفت.